**بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر فقه عامه**

جلسه پنجم، دوشنبه، ۲۰ فروردین ۱۴۰۳

28 رمضان 1445

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد این بود که زمینی که ذمی از مسلمان می‌خرد بنابر روایت ابو عبیدۀ حذاء ذکر شده که خمس درش هست، مراد از این عبارت چیست؟ مرحوم شیخ طوسی در خلاف این را و بحثی که در میان عامه مطرح هست که اگر ذمی ارض عشریه را از مسلمان بخرد این زکاتی که در این ارض هست دو برابر می‌شود عشر تبدیل می‌شود به خمس معنا کرده، ولی در سایر کتاب‌هایشان ظاهرش این است که نه این همان خمس متعارف گرفته که عرض کردم از جهات مختلف بین این دو تا فتوا فرق هست، اوّلا فتوای خلاف مربوط به ارض عشریه است نه مطلق ارض، در حالی که فتوای هدیه مربوط به مطلق ارض است. یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم در مورد اینکه اصلا زمین‌های غیر عشریه مثلا زمین‌های خراجیه را ذمی می‌تواند بخرد یا نمی‌تواند بخرد زمین‌های خراجیه اصلش ملک مسلمان‌ها هستند بنابر تحقیقی که هست اینها ملک مسلمان، بعد اینها مفروق عنوة اینها ملک مسلمان‌ها هستند و اینکه ملک مسلمان‌ها هستند حالا در اختیار آن مثلا کسی که کافری که بوده خیلی وقت‌ها قرارش می‌دادند و ازش خراج می‌گرفتند، بعدا هم که مسلمان هم بشود طرف این زمین زمین خراجیه باقی می‌ماند. در مورد زمین‌های خراجیه بحث مفصلی هست که آیا در مورد زمین‌های خراجیه می‌شود فروخت یا نمی‌شود فروخت، یا فروش در موردش مطرح هست، بحث مفصل این فروش زمین‌های خراجیه را در این کتاب زمین در فقه اسلامی آقای مدرسی طباطبایی در جلد اوّلش اینجا آن بحثش را مطرح کردند. جلد ۱، صفحۀ ۱۶۰ که مفصل در مورد این صحبت کردند. محصل مطلب این هست که خود این زمین قابل فروش نیست ولی حق تصرف در زمین یا بنایی که در این زمین وجود داشته باشد یا اینجور چیزها قابل فروش هست. بحث مفصلش را حالا اینجا مراجعه بکنید در موردش، ما بنابر اینکه به یک نحوی از انحاء فروش زمین را تصحیح بکنیم و بگوییم مراد از فروش زمین همین فروش زمینی بود که در روایات متعددی هم در موردش صحبت هست که این زمین را می‌فروشند، حالا به همان معنایی که این روایات را به آن معنا گرفتند که در واقع خود زمین اگر هم می‌گوییم زمین فروخته می‌شود حق آن شخص در زمین را فروخته می‌شود یا چیزهای دیگری که در این مورد هست.

**شاگرد:** خلاف ظاهر

**استاد:** حالا خلاف ظاهر یا غیر خلاف ظاهر خب همین مشابهاتش در روایات هست اینجوری مثلا معنا می‌کنند. به هر حال فقهای ما نوعا این را به همین معنا گرفتند بعد از شیخ طوسی تا زمان صاحب معالم در منتقی الجمان. البته مرحوم محقق در مختلف اشاراتی به آن فتوای عامه دارد، علامه در تذکره و منتهی، در دو جای تذکره و یک جای منتهی به آن فتوای عامه اشاره دارد ولی هیچکدامشان فتوا نمی‌دهند که این روایت مربوط به آن فتوای عامه باشد، اولین کسی که به طور جدی این فتوا را مطرح می‌کند و مانع است می‌گوید نمی‌شود به این روایت تمسک کرد بر فتوای مشهور مرحوم صاحب معالم در منتقی الجمان هست. البته مرحوم صاحب منتقی یک مطلبی را مطرح می‌فرماید که این فتوای مالک زکات مضاعف بوده و فتوای مالک در زمان امام باقر علیه السلام فتوای ظاهر بوده که عرض کردیم هر دو جهت اشتباه است، نه فتوای مالک این مطلب بوده و نه فتوای مالک در زمان امام باقر علیه السلام فتوای شایعی بوده و توضیح دادیم که منشاء اشتباهش چی است. الآن من همینجوری دیدم نمی‌دانم این دوست ما کی نوشته این عبارت را، عبارت مغنی ابن قدامه را دیدم آورده البته عبارت را کامل نیاورده نصف عبارت را آورده بقیۀ عبارت را نیاورده و نتیجه‌گیری‌هایی کرده خیلی اشتباه عجیبی بود من همینجوری سر سری نگاه کردم، عبارت را می‌خواهید مراجعه کنید با دقت مراجعه کنید، منابع دیگر مراجعه کنید همینجوری سرسری ننویسید، خیلی سرسری بود. آقای مدرسی هم دیدم که، این بحث را آقای مدرسی مفصل در مورد این روایت در کتاب زمین در فقه اسلامی بهش پرداخته بحث‌هایی در مورد تغییر وضعیت مالکیت زمین خراجیه یا زمین عشریه این را وارد شده. یک بحث مفصلی را ایشان مطرح کرده، جلد دوم، صفحۀ ۱۱۱، یک مسئله که از ادوار نخستین فقه اسلامی مورد اختلاف بحث بوده مسئلۀ تغییر وضع مالیاتی با تغییر شرایط مالکیت هست، بعد بحث‌های مختلفی که در این مورد هست را شروع می‌کند مطرح کردن بعد اینجا یک بحث سر این هست که اگر ارض خراجیه که اصل ارض خراجیه در اختیار غیر مسلمان‌ها بوده خراج گرفته می‌شود، اگر به مسلمان منتقل بشود یا مالکش مسلمان بشود چه حکمی دارد اینها را بحث‌هایش را مطرح کردیم که عکس صورت بالا یعنی مواردی که ارض عشریه به غیر مسلمانان انتقال یابد به شدت مورد اختلاف نظر بوده است فقها مالکی و شافعی و زاهری و بعضی از حنبلیان و زیدیان به پیروی از گروهی از مقدمات فقها مانند شریک بن عبدالله نخعی، ابن ابی ذئب، شریک بن عبدالله قاضی کوفه بوده، در زمان امام صادق است. ابن ابی ذئب آن هم زمان امام صادق هست، فقیه مدینه است، سال ۱۵۸ از دنیار فته، ابن ابی سهره آن هم فقیه مدینه است ۱۶۲، اینها عمدتا مال زمان امام صادق هستند، زمان امام باقر اینها آنچنان مطرح نیستند. ابن شبرمه، متوفای ۱۴۴ از فقهای مکتب کوفه است، اینها هم زمان امام صادق عمدتا مطرح هستند. حسن بن صالح زیدی هست. حسن بن صالح هم مال همان دوره‌های امام صادق است. با توجه به اینکه این اراضی خراجیه نبوده و از طرف دیگر عشر نیز تکلیف وظیفۀ مذهبی مسلمانان است اینگونه اراضی را از هرگونه مالیات اعم از عشر و خراج معاف می‌دانستند. بر همین اساس برخی فقهای قدیم و برخی زیدیان و بنابر روایتی مالک نیز معتقد بودند که در این موارد باید خریدار غیر مسلمان را وادار کنند زمین را به مسلمانان بازگرداند تا زمینی بی مالیات نماند. بعد می‌گوید برخی دیگر از دانشمندان زیدی می‌گفتند که غیر مسلمانان مالک اراضی عشریه نمی‌توانند شد و معاملات خرید و فروش یا اجاره در اینگونه اراضی با آنان خودبه خود باطل است. این نظر به حسن بصری و عمر بن عبدالعزیز نیز نسبت داده شده است. البته حسن بصری آنجوری که در خراج قاضی ابویوسف هست نظرش این نیست. چند تا فقهای حنبلی از جمله ابوبکر خلال و ابن تیمیه نیز می‌گفتند فروختن زمین عشری به غیر مسلمانان جایز نیست هرچند بیشتر فقهای حنبلی این نظر را نمی‌پذیرفتند، اوزاعی و شریک نیز می‌گفتند نباید گذاشت غیر مسلمانان زمین عشریه را خریداری و تملک کنند. این عبارت‌هایی که آورده چون بعضی از این عبارت‌ها ابهام دارد اینکه می‌گوید جایز نیست یعنی حکم تکلیفی صرف است یا وضعا هم باطل است یا نه، این عبارت را آورده که حالا ابهاماتی که در عبارت هست این متن هم منعکس بشود. نظریۀ عدم جواز فروش زمین عشری به غیر مسلمانان در برخی مآخذ حنفی به شافعی نیز نسبت داده شده و در پاره‌ای متون فقه شافعی از مالک دانسته و برخی مآخذ فقه مالکی آن را به شیبانی منسوب داشته‌اند که در مورد شافعی می‌توانیم پنداشت که آن نظر قدیمی‌تر بوده. شافعی دو مجموعۀ نظر دارد، شافعی یک زمان می‌رود مصر، مصر که می‌رود بسیاری از فتواهایش عوض می‌شود، مجموعۀ فتاوای جدید، کأنّ اصلا دو تا شافعی داریم، شافعی قدیم و شافعی جدید. مثلا می‌گویند الشافعی فی القدیم یعنی قبل از رفتن به مصر. شافعی فی الجدید یعنی بعد از اینکه در مصر رفته.

که در مورد شافعی می‌توان پنداشت که آن نظر قدیمی‌تر او بوده ولی هیچ یک از دو انتساب دیگر که به مالک نسبت داده درست نیست به خصوص مالک در نظائر این مورد در فروش اموال دیگری که موجب سقوط حقوق مالی دیگری مانند زکات می‌گردد و نیز فروش چیزهایی مانند قرآن و بردۀ مسلمانان بداند که از نظر فقهی مشکلات دیگری پدید می‌آورد نظر می‌داد که خرید و فروش درست است ولی باید غیر مسلمانان را واداشت آن را در معاملۀ دیگر باز پس فروشد، احتمالا حرام می‌دانسته، یمنعون یعنی نمی‌گذارم یعنی ممنوع هستند از معامله، چون عبارت ابن قدامه را خواندیم در مورد مالک می‌گوید یمنعون امثال اینها، ولی ایشان مجموعا می‌خواهد برداشت کند که معنای یمنعون این هست که یا باید بگوییم یعنی حکم تکلیفی‌اش این هست که اجازه نمی‌دهند اینها بفروشند، اگر هم خواستند بفروشند مجبورشان می‌کنند باز پس بفروشند، یعنی دوباره برگردانند. ابوحنیفه و به پیروی از او بیشتر حنفیان معتقد بودند که مالیات زمین به خراج تبدیل خواهد شد، شیبانی، محمد بن حسن شیبانی شاگرد ابوحنیفه و سفیان ثوری، سفیان ثوری تقریبا معاصر امام صادق علیه السلام هست. و اباضیان نظر می‌دادند که مالیات آن کماکان عشر خواهد بود، نظر دیگر در فقه سنی آن بود که اگر غیر مسلمانان ذمی در مسئلۀ اصلی اقامت خود زمینی از اراضی عشریه خریداری کنند از آنان چیزی گرفته نمی‌شود، ولی اگر در مرتبۀ دیگری زمینی خریداری کنند در حکم تجارت است و از آنان عشر به عنوان تجارت و نه به عنوان مالیات محصول یا مالیات ارضی ستانده می‌شود. بعد اینجا می‌گوید که ابو یوسف به پیروی از فقها مکتب بصره. فقهای مکتب بصره را در پاورقی می‌گوید مانند حسن بصری و عبید الله بن حسن عنبری. و برخی دیگر از فقهای متقدم، از خراج یحیی بن آدم نقل می‌کند، حَکَم بن عُتیبه، حکم بن عتیبه هم می‌گوید که قائل به همین نظریۀ چیز مضاعف بوده. حَکَم بن عُتیبه فقیه کوفه است و زمان امام باقر هم هست، این حکم بن عتیبه، چیز جدیدی که اینجا هست. و از عطا، عطا فقیه مکه است، از فتوح البلدان بلاذری هم از عطا و ابن شبرمه، ابن شبرمه قاضی کوفه است، از اینها نقل شده. و برخی دیگر از فقهای متقدم معتقد بود که مالیات از یک عشر به دو عشر تغییر خواهد یافت، این نظر در مآخذ شیعی متأخر به اشتباه از مالک تصور شده است.

ایشان می‌گوید مآخذ شیخی متأخر، آدرس‌هایی که در پاورقی دارد از منتقی شروع می‌شود، عرض کردم این مطلب قدیمی‌تر از منتقی است این اشتباه. این اشتباه از محقق شروع شده در علامه، یعنی ظاهر عبارت‌های آنها اینجوری است، عبارت‌های معتبر و بعدش هم علامه از اینجا شروع می‌شود چیز هم از عبارت علامه این برداشت را کرده، عبارتش ظاهرش همین مطلب هست که مربوط به مالک است. یک نکته‌ای را من ادامه‌ای دارد این بحث، عبارت ایشان، من آن عبارت را فعلا نمی‌خوانم بعدا توضیحی دارد در موردش توضیحی می‌دهم. بنابراین مجموعۀ مطالب استفاده می‌شود که نه این بحث در زمان امام باقر علیه السلام کاملا مطرح بوده، حتی در کوفه هم مطرح بوده، حالا غیر از اینکه، این یک موضوع کاملا محل ابتلایی بوده و خیلی طبیعی هست که کلام امام علیه السلام دقیقا ناظر به همین موضوع باشد و فتوا، به خصوص اگر ما بگوییم این روایت از امام صادق بوده و در نقل فقیه و تهذیب که آن را از امام باقر نقل می‌کنند اشتباهی رخ داده چون عرض کردم اینجا یک اختلاف نقل وجود دارد، شیخ مفید در مقنعه آن را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که یک اشتباهی رخ داده یا شیخ مفید که به امام صادق نسبت داده اشتباه است، بعید این روایت تکرار شده باشد، یا شیخ طوسی و شیخ صدوق که آن را به امام باقر علیه السلام نسبت می‌دهند آنها اشتباه کردند. ابو عبیدۀ حذاء هم از امام باقر نقل می‌کند هم از امام صادق، کلا راوی هر دو امام هست در زمان امام صادق علیه السلام از دنیا رفته در مدینه هم دفن شده و یک روایاتی در مورد مرگ ابو عبیدۀ حذا هست روایت جالبی هم هست. ولی زمان امام باقر و امام صادق هر دو را درک کرده و اگر به خصوص این احتمال را ما بگوییم که زمان امام صادق علیه السلام بوده و نقل شیخ مفید در مقنعه را ترجیح می‌دهیم که خب مطلب واضح‌تر، ولی در زمان امام باقر علیه السلام هم این موضوع مطرح بوده، حتی فتوایی، اصلا موضوعش که خیلی جدی است طرحش، که حکم این موضوع چی است، ولی زکات مضاعف فقهای حسن بصری و بعضی از فقهای کوفه بعضی از فقهای بصره امثال اینها قائل به زکات مضاعف بودند و از آن جهت مشکلی در اینجا نیست. آقای هاشمی یک مطلبی را اینجا ذکر کرده که عرض کردم هیچ توضیحی نداده، فقط صرفا اصل مطلبش را اشاره کرده و یک ادامه‌ای دارد که من عمدتا به آن ادامه می‌خواهم صحبت کنم، ایشان می‌گوید لکن الانصاف انما یراد، این اشکالی که بعضی گفتند روایت نمی‌تواند ناظر به قول مالک باشد و اینها آقای خویی فرمودند چون مالک زمان امام باقر علیه السلام اصلا شخص قابل، شخصیتی نداشته که فتوا ناظر به او باشد حالا حقیقةً یا تقیةً.

«لكن الانصاف: ان من يراجع المسألة في فقه العامة يجد انّ جذور هذه الفتوى كانت ثابتة بشكل و آخر لدى جملة من مذاهبهم، بل لعل مشهورهم انّ الارض العشرية أي التي فيها زكاة اذا اشتراها الذمي ضوعف عليه ذلك، فيؤخذ منه الخمس، بل الظاهر منهم انّ عمل الخلفاء منذ عهد الخليفة الثاني كان على ذلك،» این مطلب را «فلم تكن هذه الفتوى من مختصات مالك و مذهبه» و بعد یک نکات دیگری را هم مطرح می‌کند. من هیچ جایی این مطلب را پیدا نکردم که ایشان می‌گوید عمل خلفا از زمان خلیفۀ ثانی بر این مطلب بوده. یک چیز دیگری هست ظاهرا ایشان هم قاطی کرده. بحثی هست که یک گروهی بودند بنی تغلب، نصارای بنی تغلب، نصارای بنی تغلب از جزیه پرداخت کردن ابا کردند، گفتند ما جزیه نمی‌پردازیم عمر ترسید که اینها بروند به روم ملحق بشوند و مشکل‌ساز بشود با اینها قرارداد بست که به جای جزیه زکاتشان دو برابر بشود، زکات مضاعف. و آن چیزی که از زمان عمر مطرح است زکات مضاعف نسبت به نصارای بنی تغلب است و این نصارای بنی تغلب فرد خفی ذمی است، اصلا اینکه نصارای بنی تغلب از ذمی‌ها باشند مورد بحث است، حالا من عبارتش را یادداشت کردم، عبارتی که دیروز قسمتی‌اش را خواندم، عبارتی هست در خراج ابی یوسف هست، خراج ابی یوسف، جلد ۱، صفحۀ ۳۳۴. می‌گوید که عن زیاد بن حدیر قال ان اول من بعث عمر بن الخطاب علی العشور الی ههنا انا، من اولین عاشری بودم که عمر من را به عنوان عاشر تعیین کرد. قالوا، بعد توصیه‌های عمر را یکی یکی نوشته، قال و امرنی ان اقلص علی نصاری بنی تغلب قال انهم قوم من العرب و حیث من اهل الکتاب، علت اصلی که اینها می‌گویند لیس، در روایات ما هم هست، آنها به شرایط ذمه عمل نکرده بودند، یک شرایطی برای ذمه برای اینها تعیین شده بوده که اینها نگذارند بچه‌شان نصرانی بشوند و چطور، در چیز، خودتان نصرانی هستید اشکال ندارد ولی بچه‌هایتان حق ندارید بگذارید آنها نصرانی بشود، اینها به این شرایط عمل نکردند این است که در روایات ما هست، روایات متعدد ما داریم در مورد نصاری بنی تغلب، ولی عصر یکی از چیزهایی که وقتی می‌آید نصارای بنی تغلب را به آن وضع اوّلی برمی‌گرداند، اینها اهل ذمه نیستند، شما بنی تغلب را بزنید و جزء موضوعات مهمی هست که چرا کأنّ عمر از اینها، اینها را به عنوان اهل ذمه تلقی کرده، البته عمر از اهل ذمۀ آنچنانی تلقی نکرده ولی بالأخره زراری اینها را به عنوان کسانی که غیر مسلمان‌ها خب در جنگ‌ها که مسلمان‌ها فاتح می‌شد آنها را بحث صبی و اسیر گرفتن مطرح بوده در مورد اینها اسیر گرفتن مطرح نبوده. در روایات در مورد نصارای بنی تغلب بحث اینکه اینها باید صبی در موردش مطرح می‌شد و امثال اینها مطرح شده. حالا من ادامۀ مطلب را می‌خوانم در خیلی جاها نصارای بنی تغلب یک گروهند، ذمی یک گروه دیگر است. اصلا اینها احکامشان کاملا متفاوت است. قال ابویوسف و کل ارض من ارض العشر اشتراها نصرانی تغلبی فان العشر یضاعف علیه کما یضاعف علیهم فی اموالهم التی یختلفون بها فی التجارات و کل شیء یجب علی المسلم فی فیه واحد فعلی النصرانی تغلبی اثنان. یک قانون عام در مورد نصرانی تغلبی هست که تمام مالیات‌ها و چیزهایی که مسلمان‌ها یک برابر مال نصرانی تغلبی دو برابر می‌شود به خاطر آن قراردادی که اینها داشتند. بعد می‌گوید و ان اشتریٰ رجل من اهل الذمة سوی نصاری بنی تغلب ارضا من ارض العشر اینجا آن محلی که هست اینجا هست. فان ابا حنیفه قال اذا علیه الخراج، ابوحنیفه این را گفته که خراج برایش گذاشته می‌شود و توضیحاتی در موردش می‌دهد. و انا اقول یوضع علی العشر مضاعفا فهو خراجها. خود ابو یوسف خراج مضاعف را قائل هست. بعد عبارت ابویوسف نقل می‌کند خود ابویوسف می‌گوید قال ابویوسف حدثنی بعض اشیا مثلنا ان الحسن و عطا قال فی ذلک العشر مضاعفا قال ابویوسف فکان قول الحسن و عطا احسن عندی من قول ابی حنیفه علی تری ان المال الذی یکون للمسلم للتجارة فیمر به علی العاشر فیجعل علیه ربع العشر فان اشتراه ذمی فمر علیه علی العاشر لتجارة جعل علیه نصف العشر.

یک قانونی انگار بوده یک سری قرار مالیات‌هایی را که در مسلمان‌ها بوده به ذمی‌ها که می‌رسد دو برابر می‌کردند. این اختصاصی به بحث نصارای بنی تغلب ندارد، در مورد غیر آن هم ایشان اینجوری می‌گوید، می‌گوید علی تریٰ ان المال یکون للمسلم للتجارة فیمر به علی العاشر فیجعل علیه ربع العشر. عاشر بر مسلمان که بخواهد زکات مال التجارة را بگیرد یک چهلم می‌گیرد، همین زکاتی که یک چهلم است، فان اشتراه ذمی فمرّ به علی العاشر للتجارة جعل علیه نصف العشر، دو برابر می‌شود. ضعف ما علی المسلم. به این می‌گوید همچنان که در مال التجارة دو برابر می‌شود در مورد زمینش هم دو برابر می‌شود. آقای طباطبایی قدس سره می‌گوید که این داستان دو برابر کردن زکات مضاعف را قیاس کردند به بحث زکات مضاعف بنی تغلب، نه این الزاما مربوط به بنی تغلب نیست، در مورد غیر بنی تغلب هم مطرح هست. بعد می‌گوید اساس فقهی این نظر قیاس مسئلۀ مورد سخن با دو برابر شدن عشر در مسیحیان تغلبی بود. نه آن مسیحیان تغلبی اصلا با آن نمی‌شود قیاس کرد، چون آن یک قراردادی بوده که باهاشان بستند، آن بحث قرارداد نیست، آن چون قرارداد صلحشان براساس این بوده که به جای جزیه زکات دو برابر بپردازند. اینها به چیزهای دیگر این ابویوسف که دارد به بحث چیز قیاس نکردند. این هم قیاس است در واقع، می‌گوید همچنان که در تجارتش زکات مال التجاره‌اش دو برابر می‌شود زکات زمینش هم دو برابر می‌شود. و کذلک الارض من ارض العشر. یک نکته‌ای را هم اینجا عرض بکنم، من دیروز عرض کردم که تهاوی در مختصر اختلاف الفقهاء اختلاف اقوال را ذکر کرده، می‌گوید ابوحنیفه می‌گوید ارض عشر را اگر ذمی مالک بشود تبدیل می‌شود به ارض خراج، ابویوسف می‌گوید خمس باید بدهد، حسن و عطا هم همین می‌گویند، عبیدالله بن حسن هم همین می‌گوید، محمد شیبانی می‌گوید نه همان عشر را باید بدهد. یک ذیلی داشت من دیروز گفتم ذیل را نخواندم به خاطر همین امروز می‌خواستم بخوانم. و قالوا جمیعا فی التغلبی اذا اشتریٰ ارض عشر فعلیه عشران. نصارای بنی تغلب اگر ارض مسلمان را بخرند همه‌شان می‌گویند که آن قراردادی که با عمر بستند که باید دو برابر بپردازند این اینجا مُحکَّم هست، اختلاف در مورد ذمی غیر بنی تغلبی هست. من در اینجا یک نکته‌ای می‌خواهم عرض بکنم، من تصور می‌کنم روایت ابی عبیدۀ حذاء ناظر به اصلا همین زکات بنی تغلب هست و ناظر، نه اینکه آن فتوا را می‌خواهد بگوید، توضیح ذلک، عبارت روایت را دقت کنید می‌گوید ایما ذمیٍّ اشتری من مسلم ارضا. هر یک از ذمی‌ها، این در مقام تعمیم است، می‌گوید اختصاص ندارد به تغلبی‌ها، غیر تغلبی‌ها هم حکمشان همین است، حکم اینجا اصلا حکم شرعی قضیه این است نه به جهت این هست که چون عمر قرارداد بسته با اینها و امثال اینها، نه این یک قانون کلی‌تری هست ولو عمر هم این مطلب را گفته این اصلا مربوط به آن قانون نیست، یک قانون عام‌تری است و آن که ذمی اگر از مسلمان ارضی را، این هم مربوط به باز هم بحثی که همیشه اینجا مطرح هست مربوط به محصول زمین است، عرض کردم تفاوت بین آن فتوای مشهوری که شیخ طوسی در غیر کتاب خلافش و در کتاب خلافش در سه جهت است، یک ارض ارض عشریه در خلاف می‌داند، مربوط به ارض عشریه. در سایر کتاب‌هایش صحبت از ارض عشریه نیست، در مطلق ارض دارد، این یک.

نکتۀ دوم این خمس مربوط به محصول زمین است، همچنان که عشر هم مربوط به محصول زمین است در حالی که ظاهر عبارت شیخ طوسی در سائر کتبش این است که یک پنجم آن زمین را به عنوان خمس گرفته می‌شود.

نکتۀ سوم اینکه مصرفش طبق فتوای شیخ طوسی در خلاف ظاهرش این است که همان مصرفی است که سنی‌ها قائلند، زکات چون زکات مضاعف است مصرفش هم مصرف زکات است، مستحقین زکات این مال را می‌برند به خلاف سائر کتبی که ایشان فرمودند که مربوط به زکات نیست بلکه مربوط به خمس است و مستحقین خمس باید این مطلب را داشته باشند.

آقای هاشمی بحث‌هایی کرده من آن بحث‌هایش را وارد نمی‌شوم، ایشان می‌گوید که این ناظر به همین فتوای زکات مضاعف هست، شواهدی را تعبیر می‌کند. من آن شواهد را یک سری‌اش را خیلی شواهد مهمی نیست در استدلالات ضعیفی است و معهودیة عمل الخلفا و حکام المسلمین بذلک کما یروی اظهر العلما ؟؟؟التاریخ ، این اصلا درست نیست همین کما یظهر العلما ؟؟؟ التاریخ هیچ دلیل نیاورده، عرض کردم آن که عمل خلفا و حکام مسلمین بوده در دو جاست، یکی در مورد نصارای بنی تغلب هست آن به طور عام، یکی در مورد این عبارتی بود که برایتان خواندم، ؟؟؟ اعلم فقهایشان هم نمی‌دانیم لا اقل ابویوسف می‌گوید که در مورد مال التجارة ابو یوسف این مطلب را دارد اما حالا از کی این مطلبی که ابویوسف قیاس کرده از کی بوده کی نبوده من دیگر مراجعه نکردم ببینم به چه شکل هست، ولی عرض می‌کنم این مطلب که این ناظر به همان قضایا باشد خیلی جدی است. این آقای هاشمی یک روایتی را مطرح می‌کند این روایت که می‌گوید: «و منها- و هو اهم القرائن، تصريح جملة من رواياتنا الواردة في احكام اهل الذمة بذلك، و كأنّ فقهائنا المتاخرين لم يلاحظوها، و لم يجمعوا بينها و بين صحيحة الحذاء لكي تصبح المسألة عندهم واضحة جدا، ففي رواية محمّد بن مسلم المطمئن صدورها فضلا عن علو سندها و صحته،»

من اینها هیچکدام را نفهمیدم که علو سندش، علو سند اصطلاحا سند کم واسطه را می‌گویند، این روایت اصلا کم واسطه نیست، صحتش درست است، این روایت محمد بن مسلم که ایشان می‌گوید روایت صحیح السندی است، این روایت اصلا علو سند ندارد آن طرفی اگر نباشد این طرفی نیست، چون تعداد واسطه‌ای که در این روایت هست یک دانه از متعارف بیشتر است، یک دانه آن طرفکی است یک کمی.

بعد هم می‌گوید: «المطمئن صدورها ... لانه ينقلها كل من الكليني و الصدوق بسنديهما الصحيحين عن حماد بن عيسى عن حريز عن زرارة عن محمد بن مسلم»

«عن زرارة عن محمد بن مسلم» تعبیر می‌کند این باید اشتباه باشد و عن زرارة و محمد بن مسلم باید باشد.

«و ينقلها الشيخ في التهذيب و الاستبصار عن الكليني، و يرويها أيضا علي بن ابراهيم في تفسيره بسند صحيح عن حماد بن عيسى عن حريز عن زرارة»

این روایت همه‌اش به حماد می‌رسد یعنی مطمئن صدورها وقتی سند، راوی سند خیلی زیاد است ولی همه‌اش آخر حماد است آنجایی که اینکه حالا آخرش حماد است اگر حماد اشتباه کرده باشد خب دیگر همۀ اینها چیز می‌شود ما تعداد چیزی که می‌خواهیم در نظر بگیریم تعداد سندهای واقعی را در نظر می‌گیریم، از حماد به بعدشان یکی است.

این روایت این هست می‌گوید که: «.. أ رأيت ما يأخذ هؤلاء من هذا الخمس من ارض الجزية، و يأخذون (و يأخذ) من الدهاقين جزية رءوسهم، أ ما عليهم في ذلك شي‌ء موظف،»

یک روایتی را ایشان نقل می‌کند. این روایت حالا آخرش این هست: «فقلت: فهذا الخمس؟ فقال: انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».»

ایشان می‌گوید از این روایت استفاده می‌شود یک مصالحه‌ای بر خمس از زمان پیغمبر وجود داشته. این روایت همچنان که مرحوم مجلسی مطرح کرده آن ذیل روایت «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» این قطعا باید آن معنایی که بدوا به ذهن می‌رسد آن معنا درست نیست. اوّلا یک نکته‌ای که اینجا هست آن این است که هیچ گزارشی در مورد اینکه یک مصالحه‌ای بر یک پنجم بین پیغمبر انجام شده باشد اصلا مطرح نیست. آن چیزی که اینجا مطرح هست بحث که مرحوم مجلسی این روایت را در مرآة العقول به آن مطلب حمل می‌کند بحث همان یک پنجمی هست که عمر تعیین کرده به خاطر مصالحه‌ای که عمر با نصارای بنی تغلب مطرح کرده مرحوم مجلسی آن ذیل را به یک معنای تقیه‌ای حمل می‌کند بعد یک احتمال دیگری را مطرح می‌کند، آن احتمال دیگر به نظر من آن احتمال دیگر کاملا درست هست، من یک توضیحی در مورد این روایت بدهم، محمد بن مسلم روایت‌های متعددی از محمد بن مسلم در کتاب‌های فقهی ما هست، سؤالی دارد در مورد اینکه آیا بر کسی که اهل جزیه هستند می‌شود بیش از جزیه گرفت یا نمی‌شود از جزیه گرفت؟ آن بیش از جزیه، من می‌خواستم کتاب کافی را بیاورم این روایت‌هایش را بخوانم یادم رفت کتاب کافی را اینجا بیاورم. روایت‌های متعددی محمد بن مسلم در این مطلب دارد که خود همین روایت هم صدرش که نقل شده، صدرش مال زراره است، صدرش که از زراره نقل شده سؤال همین هست که آیا از اهل جزیه می‌شود بیش از جزیه گرفت؟ امام علیه السلام فرمودند نه، بیش از جزیه از اینها حق گرفتن ندارند، امام هم می‌فرمایند جزیه هم یا باید بر زمین گرفته بشود یا بر رأسی، یعنی نحوۀ محاسبۀ جزیه، جزیه گاهی اوقات بر زمین‌هایشان مالیات می‌بستند به عنوان جزیه، گاهی اوقات بر افراد جزیه. می‌گوید اگر بر زمین بسته بشود دیگر بر افراد نمی‌شود بسته بشود، بر افراد بسته بشود بر زمین نمی‌شود بسته بشود. بعد می‌آید سؤال می‌کند پس این یک پنجم چی است؟ این یک یک پنجم معهودی بوده، اشاره به یک پنجمی که خارجا معهود بوده، نه اینکه به طور کلی یک پنجم می‌گرفتند که ما از این عبارت بخواهیم استفاده کنیم که اینها یک پنجم می‌گرفتند. آن یک پنجمی که گرفته می‌شده مال نصارای بنی تغلب است. می‌گوید این یک پنجم چی است؟ ایشان «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» این را مرحوم مجلسی یک توضیحی می‌دهد، می‌گوید این ظاهرا نه اشارۀ به آن یک پنجم بعنوانه الخاصه، می‌گوید بر اهل ذمه پیغمبر مصالحه کرده که اینها باید ذمه پرداخت کنند و این پرداخت ذمه‌شان اینها باید جزیه پرداخت کنند. اوّلا «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» را دو جور می‌شود معنا کرد. یک جور این است که «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» اشاره به جزیه است، می‌گوید چون پیغمبر جزیه را مصالحه کرده با اینها به جزیه بنابراین حق بیشتر از گرفتن جزیه نیست این هم تأکیدی هست بر اینکه یک پنجم مجاز نیست، غیر مجاز است، امام علیه السلام می‌فرمایند آن چیزی که به عهدۀ اهل ذمه هستند چیزی هست که پیغمبر مصالحه کرده، پیغمبر که مصالحه کرده به جزیه مصالحه کرده، و این یک پنجم دیگر از کجا در آمده. این یک جور. یک احتمال دیگر هست که همین یک پنجم را هم می‌خواهد داخل در جزیه قرار بدهد به این اعتبار. پیغمبر با اینها مصالحه کرده که جزیه بپردازند، این جزیه هم خودش یک مصالحۀ دیگری رویش انجام شده. یعنی خمس مضاعف نصارای بنی تغلب بدل الجزیه است، بیشتر از جزیه نمی‌شود نگرفت، این خمس هم همان جزیه است چون بدل الجزیه، بدل الشیء کأن پیغمبر با اینها مصالحه کرده که جزیه گرفته بشود این خمس هم «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» نه اینکه به عنوان خاص، می‌خواهد بگوید که این یک پنجم هم چون مصالحه شده که به جای جزیه پرداخت کنند این هم داخل در همان چیزی هست کأنّ پیغمبر با اینها مصالحه کرده. چون پیغمبر مصالحه کرده که جزیه پرداخت کنند و بعد این جزیه را به وسیلۀ خلیفه با اینها مصالحه شده که به جای جزیه یک پنجم بدهند پس بنابراین نهایتا باز همین می‌شود یک پنجم همان جزیه‌ای که اینها باید پرداخت کنند. این هم باز همۀ اینها بازگشت می‌کند به همان خمس بنی تغلب که زکات مضاعف هست. هیچ صحبت دیگری که زمان پیغمبر مصالحه خاصی شده باشد و امثال اینها، و تازه نکته‌ای که اینجا وجود دارد ببینید می‌گوید چون پیغمبر مصالحه کرده که اینها یک پنجم بدهند اینها باید یک پنجم بدهند. خب صحبت سر این است که حالا پیغمبر مصالحه کرده ارضی که اینها از مسلمان می‌خرند این چه ربطی به آن دارد؟ ایشان می‌گوید جمع بین این روایت و روایت ابی عبیدۀ حذاء، روایت ابی عبیدۀ حذاء ربطی می‌گوید چون این داخل در مصالحه‌شان است، آن ربطی به مصالحۀ آنها ندارد. بله من آن عرضی که می‌خواهم بکنم این است، آن این است که این روایت همچنان که مرحوم مجلسی هم اشاره می‌کند آن خمسی که اینجا مطرح است همان خمس زکات مضاعف بنی تغلب است، ولی اشتهار زکات مضاعف بنی تغلب که به عنوان خمس هم در این روایت ازش یاد شده این اشتهار فقط می‌شود که این روایت ابو عبیده ناظر به او باشد نه اینکه مراد خمس چیز باشد. می‌گوید همچنان که بر نصارای بنی تغلب خمس تعیین شده این اختصاص به نصارای بنی تغلب ندارد، این حکم عام‌تر است، ایما ذمیٌّ. این ذمی‌های دیگری که جزو نصارای بنی تغلب هم نباشند شارع مقدس حکمی مشابه حکم نصارای بنی تغلب بر سایر نصاریٰ جعل کرده است و این کاملا طبیعی هست و با عبارت‌های روایت. یعنی کسی این مطلبی که، آن نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این روایت اختصاص ندارد، آقای چیز می‌خواهد بگوید این همان خمس زکات مضاعف است نمی‌دانم نصارای بنی تغلب و امثال اینها، نمی‌خواهیم بگوییم آن است، زکات مضاعف نصارای بنی تغلب. می‌خواهیم بگوییم با توجه به اینکه بحث زکات مضاعف نصارای بنی تغلب که یک مطلب شایعی بوده، یک خمس شایعی در جامعه وجود داشته برای گروهی از ذمی‌ها، امام می‌گوید این حکم اختصاصی نصارای بنی تغلب نیست. مال همه است، نصارای بنی تغلب را آن خمسی که می‌گرفتند چی بوده؟ زکات مضاعف بوده، مال دیگران هم زکات مضاعف خواهد بود. دیگر من وارد ریزه کاری‌های بحث نمی‌شوم یکی دو تا نکته می‌خواهم اینجا سریع عرض بکنم بحث را تمام بکنم.

ببینید این بحثی که مرحوم صاحب معالم مطرح می‌کند ما چند تا مکتب فقهی داریم. یک مکتب فقهی مکتب مشهور بوده که این مکتب مشهور تا محقق اردبیلی ادامه داشته، محقق اردبیلی اولین کسی هست که یک نوع مخالف، مکتب جدیدی را باز می‌کند که به شهرت اصلا اعتنایی نداشتند، خودشان مستقلا به ادله مراجعه می‌کردند که در همین مسئلۀ ما هم در بعضی از زوایای بحث محقق اردبیلی کاملا متفاوت با مشهور فتوا داده. صاحب معالم، صاحب مدارک، صاحب ذخیره، صاحب حدائق اینها شاگردهای این مکتب هستند که مرحوم صاحب جواهر از اینها به عنوان اتباع الاردبیلی یاد می‌کند. دقیقا آنهایی که در این مسئله این بحثی که اینکه مربوط به همان زکات مضاعف است و امثال اینها را مطرح کردند همین گروه هستند. حالا یا فتوا دادند یا احتیاط کردند یا امثال اینها، همین صاحب معالم، اولین کسش صاحب معالم است بعدش صاحب مدارک است که باز احتیاط می‌کند، صاحب ذخیره تأمل فیه مجال، صاحب حدائق است، در مورد صاحب حدائق نسبت به آن بحث مالک و اینهایش اشکال می‌کند ولی اصل مطلبش را می‌پذیرد، و توضیح هم نداده که اگر آن اشکال را ما بپذیریم چطور اصل مطلب را شما پذیرفتید؟ اصل مطلب باید یک، مالک را حذف کردید کسان دیگری را جایگزینش بکنید تا بشود آن مطلب گفته بشود، ولی صاحب حدائق آنها را نپذیرفته. از آن طرف اوّلین کسی که دوباره همان دیدگاه‌های مشهور را زنده می‌کند آقا جمال خوانساری در تعلیقۀ بر شرح لمعه است. تعلیقۀ شرح لمعه یکی از بهترین کتب استدلالی است. بسیار ایده‌های جدید دارد و خیلی کتاب جالبی هست و حرف خیلی دارد، این مبحث را هم مفصل بحث کرده. به تبع صاحب آقا جمال خوانساری مرحوم وحید بهبهانی هم همان حرف‌ها را ادامه داده، بعد آن مسلک جدیدی آمده که دیگر آغازش از آقا جمال خوانساری بوده بعدش مسلک مشهور دوباره ورق برگشته، یعنی یک فترتی این وسط بر خلاف این مسلک بوده تا زمان آقای بروجردی. آقای بروجردی اینجا این بحث را که مطرح می‌کنند من تصور می‌کنم دو تا سبک فقهی آقای بروجردی دارند، اینجا این دو تا سبک فقهی با همدیگر معارض است، اوّلا آقای بروجردی به دیدگاه مشهور خیلی پایبند هستند، به خصوص مشهوری که در کتاب‌های فقه مأثور وجود دارد، کتاب‌های فقه مأثور ما مثل مقنعه، نهایة، مقنع صدوق، اینها همه‌شان همان دیدگاهی که در مشهور شده را مطرح کردند. از یک طرف از این جهت آقای بروجردی طبیعتا یک نوع تمایل روحی به این مطلب پیدا می‌کند که این همان مسلک مشهور را پایبند باشد. از آن طرف حرفی که صاحب معالم مطرح می‌کند که این ناظر به فقه عامه است با دیدگاه دیگر آقای بروجردی که فقه شیعه ناظر به فقه عامه است چیز هست. یعنی ما در واقع دو تا دیدگاه اساسی آقای بروجردی دارد این دو تا دیدگاه در ذهن ایشان متعارض است، یکی دیدگاه اینکه فتوای صحیح فتوای مشهور هست آن هم مشهوری که فقه مأثور را مطرح کردند. یک دیدگاه دیگری که اینجا مطرح هست دیدگاهی که ما برای شناخت فقه شیعه باید به فقه عامه مراجعه کنیم. ایشان اینجا خیلی هم تأکید می‌کند که این مطلب در اینجا خیلی مطلب قابل توجهی است، اینکه کسی بخواهد می‌گوید این دو تا فتوا، می‌گوید شیخ طوسی دو تا فتوا دارد و این دو تا فتوا هر دویش هم فتواهای قابل توجهی است، هر دویش هم قابل توجه است می‌گوید البته نهایتا ایشان شواهدی را می‌خواهد اقامه کند برای اینکه آن مسلک مشهور را تثبیت کند و می‌گوید اینجا ناظر به فقه عامه نیست، حالا نمی‌خواهم وارد آن نکاتش بشوم. فقط من یک نکته‌ای اشاره بکنم، به نظر من آن دیدگاه آقای بروجردی در مورد اهتمام به مشهور اینقدر درست نیست، یعنی روایت‌هایی که یعنی آن اصول مطلقات و آن مبانی ایشان ما خیلی به آن مبانی ایشان به نظر من مطلب خیلی مطلب درستی نیست. اصول مطلقات در جایی که یک روایتی وجود داشته باشد هیچ مطلب جدیدی ازش استفاده نمی‌شود، از نهایۀ شیخ نمی‌دانم مقنعۀ شیخ، مقنعۀ صدوق، اینکه یک چیز غیر از همین روایت ابی عبیدۀ حذاء در کار باشد یک فقه سینه به سینه‌ای رسیده باشد امثال اینها اینها اصلا استفاده نمی‌شود، ما این روایت ابی عبیدۀ حذاء و روایت ابی عبیدۀ حذاء با توجه آن ذهنیتی که در زمان خود او وجود داشته که واقعا هم آن ذهنیت، ذهنیت قوی است به نظر می‌رسد همان مطلبی که صاحب معالم مطرح می‌کند همان مطلب هست. البته عرض کردم با آن توضیحاتی که یک مقداری نحوۀ صحبتی که ما می‌کنیم نحوۀ یک نوع متفاوت است با مطالبی که آقایان مطرح می‌کنند. عرض من این هست که روایت ابو عبیدۀ حذاء تعمیم زکات مضاعف بنی تغلب است نه فتواهای منسوب به مالک، نه فتوای منسوب به حسن بصری و امثال اینها. آن چیزی که باعث می‌شود ما این را در آن فضا ببینیم اصل فضا را ما از آن در بیاوریم. یعنی می‌خواهیم بگوییم آن مسئله‌ای که آنجا مطرح بوده مسئله‌ای که مطرح بوده که حسن بصری نظریه داشته، عطا نظریه داشته، ابن شبرمه داشته، همۀ این فقهایی که الآن از عبارت‌های آقای مدرس طباطبایی خواندم مطرح بوده این فضایی که آنها بوده این را روشن می‌کند که این ناظر به این هست که آیا در محصول این زمین زکات، عشر خود عشر یا دو برابر عشر وجود دارد یا وجود ندارد، و این با توجه به آن سابقۀ تاریخی که تضعیف زکات بر نصارای بنی تغلب هست این می‌خواهد همان تضعیف زکات بر بنی تغلب را تعمیم بدهد که این محصل عرض ماست در این موضوع.

مرحلۀ اوّل بحث ما پایان گرفت. مرحلۀ دوم بحث ما این مرحله است که حالا آقای بروجردی بعد به نقل حاج آقا قائل بودند که اگر عامه فتوایی داشته باشند، روایات ما بر خلاف آن فتوا چیزی نگوید این معنایش امضای فتوای عامه هست. در بعضی جاهایی که من بعضی از اشارات به این مطلب هم در کلمات آقای بروجردی پیدا کردم این را فردا عرض می‌کنم. ولی روشن‌تر از آقای بروجردی آقای داماد هستند، آقای داماد به این مطلب پایبند هستند. خود حاج آقا هم به این مطلب پایبند هستند و خیلی به این مسئله تأکید دارند، تأثیر دارد. ما این بحث را فردا من بعضی از مقدماتش را مطرح می‌کنم، چون این بحث خیلی بحث مفصلی است، نمی‌رسیم دیگر به این بحث به طور تفصیلی وارد بشویم فقط بعضی مقدمات این بحث را طرح می‌کنم ان شاء الله اگر یک زمانی شد که این بحث را با تفصیل ریزه کاری‌هایش و امثال اینها مطرح بشود ان شاء الله تکمیلش را می‌گذاریم ان شاء الله بعد از ایام. شاید ۳، ۴ جلسه‌ای این بحث ادامه داشته باشد، یک زمانی مجالی شد آن را ان شاء الله مطرح خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد